

## سوگردانی از ساحت صنعت به ساحت هنر؛ امکان نجات‌بخش زمانه ما از نگاه هیدگر\*

مرجان سوزن کار<sup>۱</sup>، محمدرضا ریخته‌گران<sup>۲</sup>، شمس‌الملوک مصطفوی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>دکتری رشته فلسفه هنر، گروه فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

<sup>۲</sup>دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

<sup>۳</sup>دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۰۷، تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳)

### چکیده

هیدگر در رساله پرسش/از تکنیک ضمن صحیح‌دانستن تعریف‌های موجودشناسانه از صنعت یعنی صنعت به مثابه مجموعه ابزارآلات و وسایل یا فعالیت هدفمند انسانی، معتقد است این تعریف‌ها به هیچ‌وجه ذات یا حقیقت صنعت را به دید نمی‌آورند. در نگاهی وجودشناسانه، وی صنعت را - به مانند هنر - نحوی انکشاف وجود به واسطه آدمی می‌داند و عقیده دارد برخلاف هنر که انکشافی به نحو پوئسیس یعنی تحقق حقیقت وجود در موجودات است، صنعت انکشافی به نحو گشتل یعنی ظاهرشدن موجودات به‌عنوان منابع قابل بهره‌برداری است. هیدگر در این رساله گشتل را تقدیر انکشاف در عصر کنونی دانسته و مخاطرات آن را برای زمانه ما برشمرده است. اما در عین حال بین سرنوشت و تقدیر تفاوت قائل شده و بر این باور است که چنانچه بشر امروز خطر گشتل را - که بیش از همه متوجه سرشت انسانی‌اش است - به عمق جان دریابد، سوگردان خواهد شد. به عقیده وی با سوگردانی یا چرخش به سوی وجود، نسبت آدمی با وجود - از بُعد به قُرب - تغییر خواهد کرد و امکان تغییر تقدیر زمانه - از گشتل به پوئسیس - و در نتیجه امکان نجات از خطر گشتل در عصر جدید میسر خواهد شد.

### واژه‌های کلیدی

گشتل، پوئسیس، هنر، صنعت، تقدیر انکشاف، سوگردانی (چرخش).

\* مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول، با عنوان «نسبت صنعت و هنر نزد هیدگر (با نگاهی به مناسبات امروز دنیای هنر)» می‌باشد که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات ارائه شده است.

\*\* نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۲۲۱۲۵۴۳۰، شماره: ۰۶۶۴۰۷۵۵۰-۲۱، E-mail: rikhteg@ut.ac.ir

## مقدمه

جمله پوئیسس<sup>۶</sup> یا گشتل<sup>۷</sup>، خود را به ظهور رسانده است. هیدگر پوئیسس را تقدیر انکشاف در دوران یونان باستان و گشتل را تقدیر انکشاف<sup>۸</sup> در روزگار ما می‌داند و معتقد است حاکم شدن گشتل در قالب تقدیر<sup>۹</sup>، خطری جدی برای بشر این عصر محسوب می‌شود.

در نوشتار پیش‌رو بر آن هستیم تا با هیدگر همگام شویم و ضمن شرح خطر گشتل در زمانه ما از نگاه او، به تحلیل این نکته بپردازیم که چگونه وی «سوگردانی» یا «چرخش»<sup>۱۰</sup> را راه نجات<sup>۱۱</sup> از این خطر می‌داند. به این منظور، رساله‌های پرسش از تکنیک و شاعران برای چه هستند؟ هیدگر را به‌عنوان مراجع اصلی کار برگزیده‌ایم و به حسب مورد به سایر آثار این متفکر و نیز نوشته‌های برخی شارحان وی در این خصوص مراجعه کرده‌ایم.

به اعتقاد هیدگر ذات<sup>۱</sup> هر چیز عبارت است از آنچه امکان داده تا آن چیز همان‌که هست باشد (هیدگر، ۱۳۹۴، ۱). بر این اساس، ذات موجود<sup>۲</sup> از نظر او همان است که موجود را موجود کرده است و آن چیزی نیست جز وجود<sup>۳</sup>. به بیانی، هیدگر موجودات را چیزی نمی‌داند مگر خود وجود که به ظهور رسیده و در هیأت‌های گوناگون ظاهر شده است. از سویی، هیدگر بر این باور است که وجود در اعصار گوناگون ظهورات متفاوتی دارد و در هر عصر به طریقی خود را بر آدمی مکتوف می‌کند. بنابراین، به عقیده وی موجودات در هر عصر به نحوی بر آدمی ظاهر یا توسط او فهم می‌شوند. به عبارتی، از آن‌جا که هیدگر آدمی را هیچ نمی‌داند مگر ربط و نسبتی با وجود (هیدگر، ۱۳۹۶: ۲۱۱)، بر این عقیده است که در دوره‌های مختلف بر اساس نسبت قرب<sup>۴</sup> یا بُعد<sup>۵</sup> آدمی با وجود، وجود به طرق متفاوت، از

## روش پژوهش

روش نگارش مقاله پیش‌رو توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات مقاله به شیوه کتابخانه‌ای-اسنادی جمع‌آوری شده است.

## پیشینه پژوهش

«ماهیت تکنولوژی از دیدگاه هایدگر» عنوان مقاله امیرعباس زمانی است که سال ۱۳۷۹ در نشریه نامه مفید شماره ۲۳ به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله ماهیت تکنولوژی را از نگاه هیدگر شرح داده، ولیکن به ساحت هنر و مقوله سوگردانی نپرداخته است. «هنر به مثابه برون‌شو از گشتل تکنولوژی» عنوان مقاله دیگری است به قلم مهدی معین‌زاده که سال ۱۳۹۴ در شماره ۸۵ نشریه روش‌شناسی علوم انسانی چاپ شده است. نویسنده در مقاله خود به تأمل و بازسازی نسبت هنر و تکنولوژی از دیدگاه هیدگر در دو جهت قرابت ماهوی در عین تفاوت بنیادین پرداخته است، ولیکن هم‌چنان مفهوم سوگردانی یا چرخش وجودی ظهور و بروز آشکاری در مقاله ندارد. «هنر و نسبت آن با تکنولوژی» عنوان مقاله‌ای است از ویدا برازجانی چاپ‌شده در نشریه صفه شماره ۳۷ سال ۱۳۸۲. آن‌چه در مقاله اخیر مورد تأکید نویسنده بوده پیوند دیرین هنر و تکنولوژی غلی‌رغم تضادهای بارز آنها است. در این مقاله نیز به مقوله سوگردانی وجودی و ماهیت آن اشاره واضحی نشده است.

## مبانی نظری پژوهش

### ۱. پوئیسس و گشتل به منزله دو نحو از انحاء انکشاف وجود

#### ۱-۲. پوئیسس: تقدیر انکشاف در یونان باستان

به باور هیدگر، یونانیان باستان پیش از عصر متافیزیک<sup>۱۲</sup> به سبب همسایگی با وجود با راز پیدایی موجودات آشنا بودند و با آن زندگی می‌کردند. آن‌ها موجودات را به منزله ظاهرشده<sup>۱۳</sup> فهم می‌کردند و عقیده داشتند موجودات در واگشایی ذاتی امر ظهور یابنده، یا به تعبیر هیدگر همان وجود، به ما اعطاء می‌شوند. واژه‌ای که یونانیان برای ظاهر کردن موجودات یا به تعبیری، به ظهور رساندن وجود در هیأت موجودات داشتند «پوئیسس» بود (Heidegger, 1977, 11). پوئیسس برای یونانیان عبارت بود از نشانده شدن حقیقت وجود در موجودات، و به دو طریق

بود: «فوسیس»<sup>۱۴</sup> و «تخنه»<sup>۱۵</sup>. اگر خود وجود خود را در موجودات به ظهور می‌رساند یعنی موجودات خود به خود و بدون دخالت آدمی ظاهر می‌شدند، آن‌ها تعبیر فوسیس را به کار می‌بردند. فوسیس در نظر یونانیان همان پوئیسس بود به عالی‌ترین معنای واژه (Ibid., 10)؛ و تمام موجودات طبیعی را شامل می‌شد. اما اصطلاح تخنه آن‌گاه به کار برده می‌شد که نشانده شدن وجود در موجودات نه به خودی خود، بلکه با دخالت و به وساطت آدمی انجام می‌گرفت؛ یعنی موجودات از طریق آدمی به وجود می‌آمدند یا ظاهر می‌شدند. تخنه‌ها به‌طور کلی عبارت بودند از کارها یا دست‌ساخته‌های آدمی و تمام مصنوعات بشر اعم از کارهای هنری و تولیدات صنعتی را شامل می‌شدند. تخنه در واقع ایجاد موجودات توسط آدمی بود. اما از آن‌جا که در یونان باستان بنای وجود بر روی نمودن بر آدمی بود، آدمی در تخنه، خود را نه علت فاعلی یا سازنده محض، بلکه واسطه انکشاف وجود یا مسئول ظاهر کردن موجودات تلقی می‌کرد (Ibid., 9).

به بیانی می‌توان گفت از آن‌رو که در یونان باستان بین آدمی و وجود نسبت قرب برقرار بود، وجود مجال می‌یافت تا در کارها یا دست‌ساخته‌های آدمی خود را به ظهور برساند. یعنی در آن دوران انکشاف وجود به‌واسطه آدمی یا به تعبیری همان تخنه، اگرچه طریق فروتری از پوئیسس - به نسبت فوسیس - محسوب می‌شد، اما هم‌چنان به نحو پوئیسس بود. به عبارتی، تخنه در آن دوران هنر - به معنای هیدگری آن - بود. هیدگر در رساله سرآغاز کار هنری ذات هنر را پوئیسس دانسته و کارها یا دست‌ساخته‌های آدمی را تنها در صورتی کار هنری می‌خواند که علاوه بر ماهرانه ساخته شدن، از ذات هنر بهره داشته باشند. یعنی حقیقت وجود در آن‌ها نشانده شده باشد. به اعتقاد او در هنر که عبارت است از انکشاف وجود به نحو پوئیسس، موجودات چنان‌که در حقیقت هستند منکشف می‌شوند (هیدگر، ۱۳۹۴، ۴۰-۴۲). وی به سبب در تحقق بودن ذات هنر یعنی پوئیسس در یونان باستان، پوئیسس را تقدیر انکشاف در یونان دانسته و از آن دوران به عصر هنر یاد می‌کند.

#### ۲-۲. گشتل: تقدیر انکشاف در روزگار کنونی

هیدگر همان‌گونه که پوئیسس را نحوی انکشاف وجود و متعلق به یونان

ظهور نمی‌یابد. در نتیجه موجودات به‌عنوان ابزار و منابع قابل استفاده ظاهر می‌شوند. هیدگر در رساله پرسش از تکنیک، به سبب در تحقق بودن ذات صنعت<sup>۲۰</sup> یا همان گشتل در روزگار کنونی، گشتل را تقدیر انکشاف در زمانه ما دانسته و معتقد است عصر ما از صنعت نقش و نشان دارد.

## ۲- مخاطرات گشتل برای زمانه ما

چنان‌که دیدیم هیدگر گشتل را - به مانند پوئسیس - نحوی از انحاء انکشاف وجود یا ظاهر شدن موجودات می‌داند؛ طریقی که در آن، وجود خود را هم‌چون منبع قابل بهره‌برداری به ظهور می‌رساند و موجودات به‌عنوان ابزاری برای پیش‌برد مقاصد انسانی و در خدمت آدمی به دید می‌آیند. هم‌چنین ملاحظه کردیم که به عقیده وی این نحو از انکشاف، مختص روزگار کنونی و تقدیر زمانه ما است. حال ممکن است این پرسش پیش بیاید که مگر در اعصار پیشین موجودات به‌عنوان ابزار به دید نمی‌آمدند و مگر آدمیان پیش از این عصر نیاز به ابزار نداشتند. پاسخ هیدگر به این پرسش مثبت است. وی به مانند همگان بر این عقیده است که انسان‌های پیشین - حتی یونانیان باستان - برای گذران زندگی هر روزی نیاز به ابزار داشتند و گاه موجودات را به‌عنوان وسیله فهم می‌کردند. پس تفاوت کجاست؟ چه چیز موجب شده است تا هیدگر فهم موجودات به مثابه منابع قابل بهره‌برداری یا همان گشتل را مشخصه عصر حاضر بداند؟ پاسخ او به پرسش فوق این است که در هیچ کدام از اعصار پیشین به مانند عصر کنونی، موجودات «صرفاً» به‌عنوان ابزار به دید نیامده‌اند. به عقیده وی از آن‌رو که آدمی ذاتاً موجودی است که به موجودات دیگر از وجه کارآمدی‌شان نظر می‌کند، گشتل همواره - حتی در یونان باستان - حضور داشته و تهدیدی - هر چند بالقوه - برای بشر محسوب می‌شده است؛ منتها هیچ‌گاه به اندازه روزگار ما برای سرشت بشر خطر آفرین نبوده است (Heidegger, 1971, 109-111)؛ چرا که در هیچ زمانه‌ای هم‌چون زمانه ما بشر سرشت خود را به مثابه «سوژه استیلاگر» و سرشت موجودات - حتی هم‌نوعان خود را - به‌عنوان «بزه‌های قابل استیلا» فهم نکرده است. انسان‌های اعصار پیشین توأم با به دید آوردن موجودات به‌عنوان ابزار و تولید و استفاده از آن‌ها، قادر به فهم موجودات به طرق دیگر نیز بودند. در واقع برای بشر دوره‌های ماقبل دوره کنونی، انکشاف وجود به نحو گشتل تنها یکی از انحاء انکشاف در میان انحاء دیگر بود؛ چنان‌که موجود، به موازات کارآمد بودن، در نظر یونانی به مثابه «ظاهر شده»، در نظر انسان سده‌های میانه به مثابه «مخلوق»، و در نظر انسان عصر دکارت به‌عنوان «بزه در مقابل سوژه» - و تا حدی دارای استقلال - منکشف شده است. اما تنها در این عصر است که وجود به طور کامل از آدمی روی نهان کرده است و موجودات جز به مثابه منابع قابل بهره‌برداری به دید نمی‌آیند. بر اساس نظر هیدگر شاید بتوان گفت چشم و گوش بشر روزگار ما به تمامی به روی وجه نامرئی موجودات، یعنی وجود، بسته شده است و موجودات جز به لحاظ کارآمدی و بهره‌رسانی‌شان فهم نمی‌شوند. بنا به تعبیر بیمل، انسان امروز آن‌چنان غرق در کارایی موجودات شده که از حقیقت آن‌ها غافل مانده است؛ به این معنا که نسبت موجودات را با وجود در نمی‌یابد (بیمل، ۱۳۹۳، ۲۱۳).

هیدگر صنعت در عصر جدید را انکشافی تعرض‌آمیز - انکشاف به نحو گشتل - می‌داند و معتقد است انسان عصر ما با تحمیل خواست و اراده خود بر هر آنچه هست، به ذات موجودات آسیب رسانده و مجال

باستان می‌داند، گشتل را نحوی دیگر از انکشاف و مختص دوران کنونی بر می‌شمرد (Heidegger, 1977, 24). به باور وی وجود که روزگاری آشنای آدمی و بر او آشکار بوده است، در طی تاریخ متافیزیک یعنی از زمان افلاطون و ارسطو به بعد از آدمی روی نهان کرده و بنا را بر پنهانی گذاشته است؛ تا جایی که در زمانه ما به طور کامل به خفا رفته و فراموش شده است. از نظر هیدگر، «رونوشت ایده» انکاشتن موجودات توسط افلاطون یا «ماده مصور به صورت» انکاشتن موجودات توسط ارسطو، نخستین گام‌های ایجاد شکاف بین وجود و موجود و ورود آدمی به ساحت متافیزیک بودند؛ ساحتی که با ورود به آن آدمی تمام توجه خود را به وجه آشکار وجود، یعنی به موجودات، مبدول داشت و از وجه پنهان وجود غفلت کرد. اما هیدگر معتقد است آنچه بیش‌از پیش بین وجود و موجود فاصله انداخت، پیدایش مفهوم خلق یا صنع - به جای ظهور - در سده‌های میانه بود. در این دوران، وجود خود آشکار یونانی جای خود را به خدای خالق یا صانع داد و موجود، که پیش‌تر به‌عنوان آنچه ظاهر شده یا مظهر وجود فهم می‌شد، به مثابه مخلوق یا مصنوع تلقی شد (هیدگر، ۱۳۹۴، ۵۶). هیدگر هم‌چنین ترجمه واژه‌های یونانی به لاتینی را موجب از دست رفتن معنای اصیل واژه‌ها و از دیگر عوامل مقوم متافیزیک دانسته است. از جمله این واژه‌ها، واژه‌های «پوئسیس»، «فوسیسی» و «تخنه» بودند. در دوران سده‌های میانه، پوئسیس از «ظهور» به «ساخت» یا «خلق»، فوسیسی از «ظهور خود به خودی» به «ساخت الهی» و تخنه از «ظهور به واسطه آدمی» به «ساخت انسانی هدفمند» ترجمه شد. به این ترتیب، موجود دیگر نه به‌عنوان «آنچه ظاهر شده»، بلکه به مثابه «آنچه ساخته شده» - توسط صانع الهی یا صانع بشری - فهم شد. این به معنای معتبر شمرده شدن بیش از اندازه موجود از سوی آدمی و در نتیجه از یاد رفتن تدریجی ظهور و به موازات آن، از یاد رفتن وجود بود.

به اعتقاد هیدگر با آغاز دوران جدید و در عصر دکارت شکاف بین وجود و موجود باز هم بیش‌تر از گذشته شد. اگر در سده‌های میانه خداوند بنیاد موجودات بود، در این عصر آدمی خود را بنیاد موجودات فرض کرد و موجودات را باز نموده‌های ذهن خود یا به عبارتی ابژه‌هایی<sup>۱۶</sup> در مقابل سوژه<sup>۱۷</sup> دانست (هیدگر، ۱۳۹۴، ۵۶). در این دوران و به موازات دور شدن بیش از پیش آدمی از حقیقت وجود، دست‌ساخته‌های او یا به عبارتی تخنه‌ها نیز دیگر پیوندی با پوئسیس نداشتند. به این معنا که با ابژه‌هایی مفید و کاربردی بودند که صنعت نامیده می‌شدند، و با ابژه‌هایی زیبا بودند که هنر خوانده می‌شدند و در حوزه علم زیباشناسی<sup>۱۸</sup> قرار می‌گرفتند. در واقع به باور هیدگر، با تأسیس علم زیباشناسی در قرن هجدهم بود که آخرین پیوندهای میان دست‌ساخته‌های بشر با حقیقت وجود گسسته شد. این علم کارهای هنری را صرفاً به منزله ابژه‌های مطبوع ادراک حسی انسان در نظر می‌گرفت و اعتنایی به ربط و نسبت هنر با حقیقت نداشت. به اعتقاد هیدگر زیباشناسی نه تنها پیامد سوژه‌محوری<sup>۱۹</sup> دوران جدید است، بلکه مقوم آن نیز است. از این راه که موجب می‌شود سوژه‌محوری از خود فراتر رفته و به چارچوب‌بخشی - توسط سوژه - یا به تعبیری، به گشتل منجر شود (Heidegger, 1979, 77). هیدگر گشتل را نحوی انکشاف وجود می‌داند که در آن، موجودات به مثابه منابع قابل بهره‌برداری منکشف می‌شوند. به عبارتی وی معتقد است مادام که کارآمدی و بهره‌رسانی موجودات برای آدمی مطرح باشد، وجود موجودات به خفا رفته و مجال

بی‌خانمانی نبوده است. حال آن‌که این متفکر شأن آدمی را پناه‌دهندگی و پاس‌داری از حقیقت وجود می‌داند (Ibid., 260)؛ و معتقد است در طی تاریخ متافیزیک - و بیش از همه در روزگار کنونی - منزلت حقیقی بشر از دست رفته است. به باور او انسان امروز آن‌چنان غرق در موجودات و دل‌مشغول‌کاری آن‌ها شده که فراموش کرده است امر ظهور یابنده قادر است گاه چنین و گاه چنان ظاهر شود. در نتیجه موجودات امکان نمی‌یابند به طرق دیگر، غیر از منابع قابل بهره‌برداری، بر او منکشف شوند. هیدگر ذات متافیزیک را همین مطلق‌سازی افق انکشاف و نفی امکان انکشاف‌های دیگر می‌داند و عقیده دارد در عصر حکمرانی گشتل نه تنها بنیادی‌ترین نحو انکشاف یعنی پوئیسس به محاق رفته، بلکه خود انکشاف به ما هو انکشاف هم امکان‌پذیر نیست. در واقع به باور وی حاکم‌شدن گشتل در قالب تقدیر، خطری جدی برای بشر این عصر محسوب می‌شود؛ چرا که نحو اصیل انکشاف یعنی پوئیسس، و نیز حتی خود انکشاف استتار شده و ظهور و استیلای حقیقت وجود ناممکن شده است (Heidegger, 1977, 27).

### ۳- حکم‌فرمایی گشتل در عصر کنونی: سرنوشت محتوم یا تقدیر قابل تغییر؟

هیدگر در رساله پرسش از تکنیک فعل آدمی را - حتی اگر تعرض به موجودات و استیلا بر هر آنچه هست باشد - صرفاً پاسخی می‌داند به فراخوان وجود. به عقیده او، وجود در هر عصر به نحوی خود را به ظهور می‌رساند و بشر را صرفاً مورد خطاب قرار می‌دهد تا در آن نحو از انکشاف شرکت جوید. به این معنا که در هر عصر بشر به‌سوی نحو خاصی از انکشاف راهی شده یا حواله داده می‌شود. وی این حواله را تقدیر می‌خواند و معتقد است همان‌گونه که بشر عصر یونان باستان در انکشاف وجود به نحو پوئیسس شراکت داشت، بشر استیلاگر و معارض زمانه ما نیز از سوی خود وجود به معارضه خوانده شده است تا انکشاف وجود به نحو گشتل را در این عصر به انجام برساند (Ibid., 18-19).

با شنیدن این عبارات هیدگر را فیلسوفی می‌انگاریم که قائل به موجبیت تاریخی است و آدمی را موجودی اسیر در چنگال سرنوشت می‌پندارد. اما به واقع چنین نیست. این متفکر ضمن آن که تقدیر انکشاف را حواله وجود و حاکم بر آدمی می‌داند، عقیده‌ای به جبری بودن آن ندارد. در واقع وی میان تقدیر و سرنوشت<sup>۲۳</sup> تفاوت قائل شده و تقدیر یا به عبارتی حواله وجود را قابل تغییر می‌داند (Ibid., 25). به عقیده او اگرچه در روزگار ما وجود خود را به نحو گشتل بر آدمی مکشوف کرده و عصر صنعت را برای بشر کنونی رقم زده است، اما از آن‌جا که سرشت آدمی جز بر حسب ربط و نسبتش با وجود قابل تعریف نیست (Heidegger, 1971, 113)، با تغییر این نسبت، امکان تغییر تقدیر زمانه وجود خواهد داشت. به عبارتی هیدگر در عین باور به فاعلیت خود وجود، آدمی را منفعلم محض و تابع بی‌چون و چرای آنچه مقدر شده تلقی نکرده و معتقد است با روی آوری آدمی به اصالت خود یعنی پناه‌دهندگی یا آشکارکنندگی وجود، نسبت او با وجود - از بُعد به قرب - تغییر خواهد کرد و وجود مجال خواهد یافت تا به طریقی غیر از طریق گشتل خود را به ظهور برساند.

به بیانی می‌توان گفت اگرچه هیدگر ذات صنعت یعنی گشتل را تقدیر عصر ما می‌داند و تحقق ذات هنر را در این زمانه امکان‌پذیر نمی‌یابد، اما معتقد است این وضعیت لزوماً سرنوشت محتوم بشر در این عصر نیست.

خودبودن<sup>۲۴</sup> را از آن‌ها سلب کرده است (Heidegger, 1977, 17). در نتیجه موجودات نه آن‌طور در حقیقت هستند و نه هیچ‌طور دیگر، بلکه صرفاً به‌عنوان منابع قابل بهره‌برداری و در خدمت آدمی خود را آشکار می‌کنند. حتی خود آدمی هم در این عصر به منبع تبدیل شده است. برای بشر این عصر، نه «خود بودگی» و نه حتی «بژه بودگی»، بلکه تنها «برای من بودگی» موجودات است که اهمیت دارد (یانگ، ۱۳۹۴، ۹۳). به‌طور مثال امروزه بشر جنگل را نه به مثابه جنگل «همان‌گونه که هست»، نه به مثابه «مخلوق الهی»، و نه حتی به مثابه «بژه قابل شناخت در مقابل خود»، بلکه صرفاً به‌عنوان منبع تأمین چوب برای کارخانه‌های چوب‌بری فهم می‌کند. یا مثلاً رفتار انسان عصر ما با زمین، همان نیست که در اعصار پیشین بود. در اعصار پیشین - پیش از عصر جدید - انسان به زمین هم‌چون یک موجود زنده می‌نگریست؛ موجودی که قابل احترام بود و به مراقبت و نگاه‌داری نیاز داشت. کشاورز بذر را به زمین می‌سپرد و رشد آن را به نظاره می‌نشست. او با کار خود به زمین تعرض نمی‌کرد. حتی انسان در ابتدای عصر جدید، زمین را بژه‌ای برای مطالعه و تحقیق در مقابل خود - و تا حدی واجد استقلال - تلقی می‌کرد. در صورتی که برای انسان عصر ما زمین خود را جز به‌عنوان منبع انرژی آشکار نمی‌کند؛ و کشاورزی از نظر بشر امروز چیزی جز صنعت ماشینی‌سازی نیست (Heidegger, 1977, 16). بشر زمانه ما با موجودات مواجهه‌ای صرفاً بهره‌ورانه و منفعت‌طلبانه دارد؛ و با خویش‌تین خویش اصولاً مواجهه‌ای ندارد (Ibid., 27).

به اعتقاد هیدگر حاکم‌شدن گشتل در قالب تقدیر در این عصر موجب شده است تا وجود، امکان ظهور از طریق آدمی و در کارها یا دست‌ساخته‌های او را نداشته باشد. در نتیجه، تولیدات بشر - حتی آن‌ها که به طور عرفی عنوان کار هنری را یدک می‌کشند - کار هنری اصیل نبوده و به سبب در تحقق بودن ذات صنعت، امروزه در حوزه صنعت و صنعت‌گری جای می‌گیرند؛ زیرا دیگر نسبتی با حقیقت ندارند و صرفاً ساخته می‌شوند. به عبارتی در روزگار ما تخته دیگر هنر نیست، بلکه صنعت‌گری است. امروزه هنر به صنعت زیباسازی و چه بسا به صنعت پول‌سازی یا شهرت‌سازی تقلیل یافته است. بنا به اعتقاد هیدگر در عصر کنونی که عصر حکم‌فرمایی گشتل است، آدمی نه تنها از وجود و از ربط و نسبت خود با حقیقت غافل شده، بلکه از خود این غفلت هم غافل است. به بیانی به باور وی امروزه نه تنها وجود فراموش شده، بلکه خود این فراموشی هم فراموش شده است و دیگر به‌عنوان فاجعه تلقی نمی‌شود. بشر کنونی امکان حضور شاعرانه در عالم و هم‌چنین تجربه از خود به در شدگی یا به تعبیری، گشودگی به روی دادگی وجود را از دست داده است. اما هیچ‌کدام از این‌ها را به مثابه فقدان درک نمی‌کند (Heidegger, 1971, 89).

آنچه هیدگر از آن به خطر گشتل یاد می‌کند تهدیدی است که سرشت انسانی را مورد هجوم قرار داده است؛ زیرا به عقیده او بشر عصر ما با دورشدن از وجود، در واقع از سرشت حقیقی خود فاصله گرفته و با خویش‌تین اصیل خود بیگانه شده است. به تعبیری، دازاین نااصیل<sup>۲۵</sup> شده است (Heidegger, 1998, 253). آدمی امروزه در راستای منبع‌انگاشتن موجودات، سرشت خود را جز به مثابه سوژه استیلاگر - بر هر آنچه هست - و حتی در برخی موارد، بژه تحت استیلا فهم نمی‌کند. نتیجه چنین فهمی از سرشت خود و از موجودات نیز چیزی جز جنگ و ویرانی و وحشت و

یگانه شویم (یانگ، ۱۳۹۴، ۱۵۰-۱۵۱)؛ یا به بیان دیگر، تبدیل به موجوداتی شویم که سکنی می‌گزینند.

به گفته هیدگر ذات‌انسان، در -عالم- بودن<sup>۲۵</sup> است چونان سکنی‌گزیدن یا بودن در محل سکونت (Heidegger, 1998, 257). حال، این پرسش پیش می‌آید که چه موقع آدمی خود را در محل سکونت می‌یابد. پاسخ هیدگر چنین است: زمانی که آدمی اولاً از سوی محل سکونت تحت مراقبت قرار گیرد؛ و ثانیاً از محل سکونت و هر آنچه به محل سکونت تعلق دارد مراقبت کند (Heidegger, 1971, 129). اما خود مراقبت چیست که هیدگر آن را با سکنی‌گزیدن در پیوند می‌بیند؟ او می‌گوید مراقبت‌شدن به این معنا است که ما خود را در محلی امن - در قرب وجود- بیابیم؛ و مراقبت کردن به این معنا است که ما خود را پاس‌دار و پناه‌دهنده وجود بدانیم تا در نتیجه آن بتوانیم هر آنچه را که با آن مواجهه داریم - موجودات را - به خود واگذاریم و در حضور خاص خود رهاشان کنیم (Ibid., 131). پس سکنی‌گزیدن حقیقی به این معنا است: شبان و مراقب وجود بودن یا گشوده به حقیقت وجود بودن؛ و از نظر هیدگر، نحوه راستین و شایسته در -عالم- بودن ما همین است.

جولیان یانگ در کتاب خود، هیدگر واپسین، بر اساس نظرات هیدگر، از دو شیوه متمایز مراقبت نام برده است و ویژگی مشترک این دو شیوه را «مجال‌دادن به بودن موجودات» برشمرده است. شیوه نخست مراقبت از نظر یانگ مراقبت منفعلانه است و هنگامی شکل می‌گیرد که آدمی آشکارا از دگرگون کردن و تخریب عالم از جمله رودخانه‌ها، کوه‌ها، جنگل‌ها، آسمان، زمین، و حتی انسان‌ها خودداری کرده و به این ترتیب، در عوض بهره‌کشی و خشونت نسبت به موجودات از آن‌ها محافظت کند. به عبارتی، نگاه‌بان «هر آنچه هست» - به تعبیر یونانیان نگاه‌بان فوسیس و به تعبیر هیدگر نگاه‌بان چهارگانه‌ها - باشد و از این طریق، به آن‌ها مجال خود بودن دهد. اما شیوه دوم مراقبت که یانگ آن را مراقبت فعالانه می‌نامد، همان چیزی است که یونانیان باستان به آن تخنه می‌گفتند و هیدگر به آن هنر می‌گوید. در این شیوه از مراقبت، آدمی خود را محمل به ظهور رساندن وجود در هیأت موجودات قرار می‌دهد و از این طریق به موجودات مجال بودن می‌دهد. به بیانی از نظر یانگ، مراقبت فعالانه موجودات عبارت است از توان‌مند ساختن بودن بالقوه یک موجود تا به بودن بالفعل برسد (یانگ، ۱۳۹۴، ۱۶۷-۱۶۸). به این معنا که صاحب تخنه<sup>۲۶</sup> به موجود شدن موجودی - برای اولین بار - یاری رساند. به‌عنوان مثال، نقره‌ساز با فرآوردن جام از نقره برای اولین بار این موجود منحصر به فرد را، به‌عنوان جام، ظاهر کند. یا مثلاً پیکر تراش با ظاهر کردن پیکره از سنگ، به پیکره آرمیده در سنگ اجازه بودن (موجودبودن) بدهد.

در این‌جا ممکن است این تصور پیش بیاید که صنعتگر، به‌عنوان مثال سازنده قوطی‌های کنسرو نیز با فرآوردن قوطی‌ها به آن‌ها مجال بودن می‌دهد. اما حقیقت این است که فرآوردنی از نوع فرآوردن پیکره با فرآوردنی از نوع فرآوردن قوطی‌های کنسرو تفاوت زیادی دارد. فرآوردنی پیکره، به‌ظهور رساندن است؛ در حالی که فرآوردنی قوطی‌ها صرفاً ساختن است. در کار پیکر تراش تحقق حقیقت در کار است؛ اما کار سازنده قوطی‌ها صرفاً صورت دادن به ماده‌ای است که از قبل برای استفاده آماده شده است. در مورد پیکره آنچه جلب توجه می‌کند، وجود یا بودن پیکره است؛ اما در مورد قوطی‌های کنسرو آنچه اهمیت دارد تنها، کارایی قوطی‌ها

به باور او اگر انسان امروز به خود بیاید، خطر گشتل را به عمق جان در یابد و تهدید آن را - که تهدیدی است برای کرامت انسانی‌اش - با ژرفای وجود حس کند، آنچه وی از آن به سوگردانی یا چرخش تعبیر کرده به وقوع خواهد پیوست (Ibid., 97). به این معنا که آدمی رو به سوی وجود خواهد کرد و یا به تعبیری، وجود به آدمی روی خواهد نمود. در چنین حالتی، شاید انکشاف وجود به نحو پوئسیس بار دیگر امکان‌پذیر شود و تقدیری تازه برای بشر رقم بخورد. به عبارتی هیدگر عقیده دارد اگرچه گشتل - و تبعات آن از قبیل ترس و تنهایی و بی‌پناهی و غیره - از سوی خود وجود برای بشر امروز فرستاده شده و در استقرار آن اراده آدمی نقشی نداشته است، اما آدمی با تأمل در ذات خویش و نیز در ذات آنچه برای او خطر آفرین شده، قادر خواهد شد تا زمینه را برای برخاستن نیروی نجات‌بخش<sup>۲۷</sup> یا ظاهر شدن موجودات به طریقی غیر از طریق اکنون فراهم آورد (Ibid., 32).

#### ۴- نقش اندیشیدن در دگرگون‌سازی تقدیر

هیدگر اندیشیدن را چیزی می‌داند که سبب برخاستن نیروی نجات‌بخش می‌شود. به عقیده وی:

وقتی در ذات تکنولوژی تأمل کنیم، آن‌گاه گشتل را هم‌چون تقدیر انکشاف تجربه می‌کنیم. تقدیری که به هیچ‌وجه ما را وادار نمی‌کند تا با جبری آمیخته به حماقت و به طور کورکورانه خود را به دست تکنولوژی بسپاریم، یا این‌که سراسیمه علیه آن دست به شورش بزنیم و آن را به‌عنوان کار اهریمن نفرین کنیم؛ که این هر دو یکی است. دقیقاً به عکس؛ وقتی ما خود را به صراحت در معرض ذات تکنولوژی قرار دهیم، ناگهان خود را درگیر فراخوانی آزادی‌بخش می‌یابیم. (Heidegger, 1977, 25-26)

هم‌چنین از نظر او: «ذات آزادی در اصل، ربطی به اراده یا حتی رابطه علی و معلولی اراده بشر ندارد. آزادی قلمرو تقدیری است که در هر لحظه معین، انکشافی را به راه خود رهسپار می‌کند. آزادی نزدیک‌ترین خویشاوندی را با وقوع انکشاف، یعنی با رخداد حقیقت دارد» (Ibid., 25). به باور هیدگر اگرچه کردار آدمی هرگز نمی‌تواند با خطر گشتل به طور مستقیم مقابله کند، و اگرچه دست‌آورد آدمی هرگز نمی‌تواند به تنهایی این خطر را دفع کند، اما بشر با اندیشیدن به ذات صنعت جدید به این حقیقت دست خواهد یافت که نیروی منجی، درست در بطن عامل خطر نهفته است (Ibid., 33).

بیتی از هولدرلین به نقل از هیدگر گویای این مطلب است:  
...هر جا خطر هست،

نجات‌دهنده نیز همان جا است (Heidegger, 1971, 115)

به این ترتیب زمانی که ما ذات صنعت جدید - گشتل - را به درستی ملاحظه کنیم، امکان نجات فراهم خواهد شد. همه چیز بستگی به این دارد که خود را در اندیشه متاملانه و شاعرانه درگیر کنیم که سبب رشد و راستگی ما نسبت به موجودات و گشودگی ما به سوی امر رازآمیز یعنی وجود می‌شود (Heidegger, 1966, 56). در این صورت با اندیشیدن، ما از تحویل یافتن به ناظران ناتوان تاریخ فاصله خواهیم گرفت و خواهیم توانست گامی به عقب، به بیرون از متافیزیک برداشته و بار دیگر با ذات‌های مان

زندانیان غل و زنجیر بسته درون غار دانسته و در مقابل، موقعیت فیلسوف را به زندانی‌ای رهیده از بند تشبیه کرده که از غار خارج شده و به دیدار خورشید حقیقت نائل گشته است. افلاطون در شرح این تمثیل از مفهوم سوگردانی وجودی بهره گرفته و آن را راه رسیدن به حقیقت دانسته است. منظور او این بوده که آدمی مادام که در بند تعلقات دنیوی و حواس ظاهری است، امکان دستیابی به حقیقت را ندارد؛ اما آن‌گاه که تعلقات را کنار زده و خود را از بند حواس برهاند، به دیدار ایده (idea) یعنی به مشاهده آنچه حقیقی است نائل خواهد شد. در واقع افلاطون با این تمثیل، راه رسیدن به حقیقت را فرازوی از عالم محسوس به عالم معقول یا به عبارتی، روی گردانی از موجودات و نظر به ایده آن‌ها دانسته است (Plato, 163 - 156, 1963).

هیدگر نیز سوگردانی را نوعی فرازوی می‌داند؛ فرازوی از موجود به وجود (Heidegger, 1971, 123). به ظاهر تنها اختلاف لفظ در میان است. اما به واقع آنچه دو فیلسوف را در این مورد از هم متمایز می‌کند، ذات یا سرشت سوگردانی در اندیشه آن‌ها است. در حالی که با طرح سوگردانی از سوی یکی متافیزیک آغاز شده است، طرح آن از سوی دیگری متافیزیک را پشت سر گذاشته است؛ یا حداقل، داعیه گذر از متافیزیک را دارد. اگر یکی وجود خود آشکار را به عالم ایده‌ها برده و به این ترتیب بین وجود و موجود فاصله انداخته است، دیگری قصد برداشتن این فاصله را دارد. هر دو فیلسوف دغدغه حقیقت دارند. منتها حقیقت برای افلاطون - حداقل در رساله‌های دوره پایانی - در جایی بس دور از موجودات قرار دارد که با سیر عقلانی، آن هم تنها برای عده‌ای خاص قابل دستیابی است؛ در حالی که حقیقت نزد هیدگر خود موجودات هستند، آن‌گاه که حجاب از روی آن‌ها برداشته شود (هیدگر، ۱۳۹۶، ۶۷). به باور هیدگر موجودات چیزی نیستند مگر خود وجود که ظهور کرده و در هیأت‌های گوناگون ظاهر شده است. سرشت سوگردانی وجودی از نظر هیدگر سیر وجودی آدمی یعنی برداشتن نگاه از موجودات و افکندن نگاه به وجه نامرئی آن‌ها (Heidegger, 1971, 123)، یا گرفتن گوش از هیاهوی موجودات و سپردن آن به ندای وجود است. البته وی دیدن وجه نامرئی موجودات یا شنیدن ندای وجود را نه کار چشم و گوش سر، بلکه کار چشم و گوش دل می‌داند؛ همان چشم و گوش که به اعتقاد او در روزگار کنونی به تمامی بسته شده است.

دیدیم که گشتل در حالی خود را به‌عنوان تقدیر انکشاف حاکم کرده که دوری آدمی از وجود یا به تعبیری بیگانگی آدمی از خویشتن حقیقی‌اش به اوج رسیده است. به باور هیدگر در این زمانه که شکاف بین وجود و موجود به بیش‌ترین حد خود رسیده است و بشر دورترین نسبت را با وجود دارد، متافیزیک خود را تکمیل کرده و تمام توان‌اش را به فعلیت رسانده است. ذات سوگردانی از نظر هیدگر گذر از متافیزیک یعنی فرازوی از موجودات به سوی وجود یا به عبارتی قرب آدمی به وجود و در نتیجه، گشودگی‌اش به روی امکان‌های دیگری از آشکار شدن موجودات است.

سرشت سوگردانی که از نظر هیدگر سرشت خود آدمی نیز هست، روی آوری دازاین به اصالت خود یا به تعبیری، از خود بی خود شدگی آدمی و یگانگی‌اش با خویشتن حقیقی است (Ibid., 129). همان چیزی که وی از آن به برون‌خویشی یا از خود به درشدگی<sup>۲۷</sup> تعبیر کرده و آن را نحوه وجود دازاین می‌داند. به این معنا که آدمی قادر شود از خود ناصیل

است. و بالاخره با فرآمدن پیکره، موجودی برای اولین بار با په عرصه وجود می‌گذارد؛ در حالی که از قوطی‌های کنسرو، پیش‌تر هزاران نمونه وجود داشته است.

به این ترتیب بر اساس نظر هیدگر می‌توان گفت اگرچه تخته یونانی علاوه بر هنر، صنعت را هم شامل می‌شد، اما صنعت - به ویژه در عصر جدید و در کسوت تکنولوژی - به هیچ‌وجه ظاهر کردن موجودات چنان که در حقیقت هستند، نیست. ذات صنعت گشتل است و گشتل تقدیری است که از سوی وجود برای زمانه ما فرستاده شده است؛ اما با این حال، به آدمی - از سوی مقدرکننده - این توان داده شده است تا با اندیشیدن به ذات تکنولوژی هم‌چون انکشاف، در برانگیزاندن نیروی نجات‌بخش و در نهایت، در دگرگون کردن تقدیر زمانه - از گشتل به پوئسیس - ایفای نقش کند.

آخرین نکته‌ای که در این بخش باید به آن اشاره کنیم این است که هیدگر راه نجات از خطر گشتل را در ماشین‌ستیزی و یا استفاده نکردن از وسایل تکنولوژیک نمی‌داند. هم‌چنین، هر کنش بیرونی‌ای که صورت بگیرد و هر سیاست اجتماعی‌ای که - به‌عنوان مثال از سوی دولت - اتخاذ شود، بدون چرخش درونی (وجودی) بیهوده خواهد بود؛ دلیل آن هم دسترس ناپذیری قلمرو درونی به وسیله کنترل بیرونی است (بانگ، ۱۳۹۴، ۱۴۸). اگرچه انواع بی‌شماری از امور هستند که سیاست اجتماعی با عزمی راسخ می‌تواند آن‌ها را تحت کنترل در آورد - اموری هم‌چون گرم شدن جهانی آب و هوا، شیوع بیماری ایدز، ازدیاد جمعیت، تخریب جنگل‌ها و غیره - اما گشتل به هیچ‌کدام از این موارد شبیه نیست (بانگ، ۱۳۹۴، ۱۴۸). راه حل مسئله تکنولوژی، در چرخش وجودی نهفته است؛ و چنین چرخشی، تنها، از طریق قلمرو درونی قلب (Heidegger, 1971, 129) میسر است.

هیدگر در این خصوص، در باب تعلق داشتن انسان به وجود، به نقل بیتی از ریلکه می‌پردازد:

وجود فراتر از حساب‌گری،

در قلب من می‌جوشد (Heidegger, 1971, 130)

## ۵- سوگردانی (چرخش)

گفتیم از نظر هیدگر ذات صنعت یعنی گشتل در زمانه ما به تقدیر انکشاف تبدیل شده است. یعنی با طرد هر امکان دیگری از انکشاف، مانع تحقق حقیقت وجود شده و به این ترتیب آسیب‌های جبران‌ناپذیری به عالم و بیش از همه به سرشت انسان وارد کرده است. هم‌چنین شرح دادیم که از نگاه این متفکر تقدیر امری جبری نبوده و با سوگردانی وجودی یا به تعبیری با تغییر نسبت آدمی با وجود، امکان دگر شدن آن میسر خواهد شد. در این بخش بر آن هستیم تا سرشت سوگردانی را از نگاه هیدگر معلوم کنیم و از زبان وی توضیح دهیم با سوگردانی چه اتفاقی می‌افتد که آدمی از آسیب گشتل در امان می‌ماند.

### ۵-۱. سرشت سوگردانی

عبارت سوگردانی وجودی تا حدی یادآور اندیشه افلاطون است. افلاطون در کتاب هفتم از رساله جمهوری در تمثیلی که به تمثیل غار مشهور است، نسبت آدمیان را با حقیقت به‌طور مفصل شرح داده است. او در این تمثیل وضع و حال آدمیان دور از حقیقت را به مانند وضع و حال

...از نیروهای آسمانی نیز کاری بر نمی آید،  
اگر پیش از آن فانیان به بی پایان دست نیابند.  
بنابراین با آن‌ها است که چرخش امکان‌پذیر می‌شود.  
عصر غیبت وجود بسیار طول کشیده است،  
اما حقیقت روی خواهد نمود (Heidegger, 1971, 90)

در انتهای این بخش ذکر دو نکته در ارتباط با سوگردانی ضروری به نظر می‌رسد. نکته اول این که از نگاه هیدگر چنین نیست که با سوگردانی وجودی گشتل از بین برود و به کلی ریشه‌کن شود (Heidegger, 1977, 37)؛ چرا که فهم موجودات به‌عنوان ابزار، مشخصه همه انسان‌ها و همه زمان‌ها است و بدون آن گذران زندگی برای بشر امکان‌پذیر نیست (Heidegger, 1962, 67). به بیانی آدمی را توان آن نیست تا برای همیشه در حالت بی‌خودی و یگانه با ذات خویش باقی بماند. به باور هیدگر با سوگردانی وجودی گشتل هم‌چنان حضور خواهد داشت، منتها دیگر برای بشر خطراًفرین نخواهد بود؛ زیرا صرفاً امکانی خواهد بود در کنار امکان‌های بی‌شمار ظاهرشدن موجودات و چیرگی نخواهد داشت. یعنی دیگر در قالب تقدیر حکمرانی نخواهد کرد. به عبارتی وی معتقد است زمانی که سوگردانی وجودی اتفاق بیفتد، بشر قادر خواهد شد اولاً: گشتل را به‌عنوان نحوی انکشاف وجود یا ناپوشیدگی موجودات فهم کند؛ و ثانیاً: گشتل را صرفاً به‌عنوان یکی از انحاء انکشاف وجود یا ناپوشیده‌شدن موجودات فهم کند و نه یگانه طریق آن. و اما نکته دوم این که گرچه به اعتقاد هیدگر سوگردانی وجودی یا چرخش درونی یک شخص به تنهایی توان تغییر تقدیر زمانه را ندارد و برای این کار چرخش جمعی (چرخش عالم) لازم است، اما وی چرخش شخصی را زمینه‌ساز چرخش عالم می‌داند و قائل به پیوند میان این دو است (یانگ، ۱۳۹۴، ۱۵۲). به اعتقاد او اگرچه ما نمی‌توانیم سبب چرخش زمانه شویم، با این حال هر یک از ما قدرت آن را داریم تا وجود خود را در کشش محض به‌سوی وجود که همواره از ما پا پس می‌کشد قرار دهیم (Heidegger, 1968, 350) و در - عالم - بودن خود را از وضع بی‌خانمانی<sup>۲۶</sup> به وضع سکنی‌گزیدن<sup>۲۷</sup> دگرگون کنیم (یانگ، ۱۳۹۴، ۱۵۱).

#### ۶- سیر از ساحت صنعت به ساحت هنر

ملاحظه کردیم با سوگردانی وجودی و تغییر نسبت آدمی با وجود، آدمی به این حقیقت پی خواهد برد که انکشاف وجود به نحو گشتل یگانه نحو انکشاف نبوده و وجود می‌تواند به انحاء دیگر نیز خود را به ظهور برساند. هم‌چنین دیدیم که وقوف به این حقیقت موجب خواهد شد تا اصیل‌ترین و بنیادی‌ترین نحو انکشاف یعنی پوئسیس بار دیگر امکان‌پذیر شود. حال از آن‌جا که هیدگر گشتل را ذات صنعت و پوئسیس را ذات هنر می‌داند، بنابراین می‌توان گفت از نگاه او با سوگردانی وجودی و تغییر وضعیت آدمی از بی‌خانمانی به سکنی‌گزیدن، آدمی از ساحت صنعت - که ساحت دوری از حقیقت است - به ساحت هنر - که ساحت تحقق حقیقت است - تعالی خواهد جست. یعنی از ساحتی که تولیدات یا کارهای او به‌عنوان ابزاری برای استفاده صرف ساخته شده‌اند و پیوندی با حقیقت ندارند گذر کرده و به ساحتی گام خواهد گذاشت که کارآمدی موجودات در آن مطرح نیست و کارهای او علاوه بر ساخته شدن، عرصه تحقق حقیقت نیز هستند.

البته از نگاه هیدگر این به آن معنا نیست که با سوگردانی وجودی،

من در مقام سوژه اندیشنده و استیلاگر - به‌سوی خود اصیل - که چیزی نیست مگر وجود - فراتر رود. در واقع هیدگر فراروی یا استعلا<sup>۲۸</sup> را از آن وجود می‌داند و نحوه وجود دازاین را از آن رو استعلایی می‌خواند که خود وجود استعلایی است. بر این اساس، چنین است که در فراروی آدمی از خود ناصیل به خود اصیل، گویی خود وجود است که خود را باز می‌یابد.

#### ۵-۲. سوگردانی به منزله راه نجات از خطر گشتل در عصر حاضر

چنان‌که ملاحظه کردیم آدمی با آگاه‌شدن از خطر صنعت در عصر جدید و تأمل در ذات آن یعنی گشتل، سوگردان خواهد شد (یانگ، ۱۳۹۵، ۱۵۵). به این معنا که قادر خواهد شد تا از موجودات و توجه صرف به کارآمدی آن‌ها فراتر رفته و به ذات یا حقیقت موجودات نظر کند. زمانی که سوگردانی رخ دهد، آدمی خواهد توانست کارایی و بهره‌رسانی صرف موجودات را نادیده گرفته و در شگفتی «خود بودگی»<sup>۲۹</sup> شان به آن‌ها بیندیشد (یانگ، ۱۳۹۴، ۱۳۹). تأمل در گشتل آدمی را با این حقیقت مواجه خواهد کرد که انکشاف وجود به نحو گشتل یگانه نحو انکشاف نبوده و ظاهرشدن موجودات به‌عنوان منابع قابل بهره‌برداری صرفاً یک امکان در میان امکان‌های دیگر است (Heidegger, 1977, 29). در این حالت، نحوه مواجهه بشر با هر آنچه هست، دگر خواهد شد و موجودات را به گونه‌ای دیگر - غیر از آنچه تاکنون فهم می‌کرد - فهم خواهد کرد. یعنی به جای تعرض بر موجودات و منبع صرف انگاشتن آن‌ها، به آن‌ها مجال خود بودن خواهد داد. به‌طور مثال به جنگل - علاوه بر تأمین چوب مورد نیاز برای گذران زندگی - مجال خواهد داد تا جنگل - همان‌گونه که هست - باشد و نه منبع صرف تأمین چوب برای کارخانه‌های چوب‌بری. یا به زمین - در کنار زراعت سالم - اجازه خواهد داد تا زمین بودن خود را حفظ کند و صرفاً منبعی برای تأمین انرژی نباشد.

به عقیده هیدگر آن‌گاه که آدمی گشتل را آسیب‌رساننده به سرشت انسانی‌اش بباید، همین فهم او را در مسیر نجات قرار خواهد داد. زیرا در این صورت، بند اسارت موجودات را گسسته و شأن حقیقی خویش یعنی «در قرب وجود بودن» یا به بیان دقیق‌تر، «وجود بودن» را باز خواهد یافت. در چنین حالتی، وجود دوباره به آدمی روی خواهد نمود و آدمی بار دیگر واسطه انکشاف اصیل وجود خواهد شد. در حقیقت به باور هیدگر آنچه با سوگردانی وجودی اتفاق می‌افتد، تغییر نسبت آدمی با وجود یا در واقع با سرشت حقیقی خودش است. به این معنا که آدمی از «من» هر روزی - به مثابه سوژه استیلاگر - یا به تعبیری از «خویشتن ناصیل» گذر کرده و به «خویشتن اصیل» یعنی به وجود خواهد پیوست. در این حالت که حالت «بی‌خودی» است، آدمی دوباره در قرب وجود سکنی خواهد گزید و پذیرای رخداد وجود خواهد شد. یعنی وجود مجال خواهد یافت تا از طریق او و در دست‌ساخته‌های او خود را به ظهور برساند. با فراروی از خود ناصیل به خود اصیل، بشر از سلطه‌ورزی بر موجودات و اعمال خشونت بر آن‌ها دست خواهد شست و بار دیگر سرشت خود را به مثابه پاس‌دار و پناه‌دهنده حقیقت فهم خواهد کرد. در نتیجه، نحوه بودن او در عالم از حضور استیلاگرانه به حضور شاعرانه تبدیل خواهد شد. در چنین حالتی، گشتل - از چیرگی داشتن - کنار خواهد رفت و نحو اصیل انکشاف یعنی پوئسیس امکان‌پذیر خواهد.

هیدگر در رساله شاعران برای چه هستند؟! ابیاتی از هولدرلین در این خصوص نقل می‌کند:

و در وضعیت سکنی گزیدن دوباره قادر به شنیدن این ندا و سر دادن آن - در کارها یا دست‌ساخته‌های خود - خواهد شد (Heidegger, 1971, 135). در این حالت، تخنه از آن‌رو که پیوند پیشین خود را با پوئسیس در معنای نشانیدن حقیقت وجود در موجودات باز می‌یابد، هنر خواهد بود و تولیدات آدمی از آن‌رو که حقیقت وجود در آن‌ها نشانده می‌شود، کار هنری خواهند بود (هیدگر، ۱۳۹۴، ۴۰). با سوگردانی وجودی، خود آدمی نیز در مقام تخنیتس علاوه بر سازنده‌بودن، به ظهور رساننده یا در کار نشاننده حقیقت خواهد بود و به این ترتیب، شأن او از صنعتگر به هنرمند - یا به زبان رساله سرآغاز، به شاعر در معنای وسیع واژه - تحول خواهد یافت.

آدمی دیگر چیزی نخواهد ساخت یا دست‌ساخته‌هایش را به خدمت نخواهد گرفت؛ بلکه به این معنا است که در چنین حالتی بشر در کنار ساختن به قصد استفاده، به نحو دیگری از ساختن نیز آشنا خواهد بود و آن شاعرانه ساختن است. به این ترتیب که در حالت بی‌خودی - که در واقع آدمی با خود بزرگ‌تری پیوند می‌خورد - اراده آگاهانه به ساختن کنار رفته و نحو اصیل و بنیادی ساختن رخ خواهد داد. یعنی آدمی واسطه انکشاف وجود خواهد شد و وجود مجال خواهد یافت تا از طریق او و در تولیدات او خود را به ظهور برساند. به عبارتی می‌توان گفت اگر آدمی در طول تاریخ متافیزیک از وجود یا به تعبیری، از ذات حقیقی خود دور افتاده بود و از شنیدن ندای وجود و سرایش آن محروم شده بود، با سوگردانی وجودی

## نتیجه

داز این - که پناه‌دهندگی حقیقت وجود در موجودات است - می‌داند و معتقد است پوئسیس با به تعبیری ذات هنر در زمانه ما مجال تحقق ندارد. در چنین شرایطی بشر امروز دو راه پیش‌روی خود دارد. یا به وضع موجود یعنی به آنچه مقدر شده تسلیم شود؛ یا با تأمل در ذات آنچه برای او خطرآفرین شده، راهی برای نجات از این وضعیت بیابد. به باور هیدگر تأمل در ذات صنعت موجب خواهد شد تا آدمی از نگرش موجودبینانه به صنعت یعنی از فهم صنعت به مثابه مصنوعات کارآمد بشری فراتر رفته و به آن، چنان‌که هست، نظر کند. یعنی صنعت را به مثابه نحوی انکشاف فهم کند. در این صورت، با فراروی از موجود و قرار گرفتن در گشودگی وجود، نسبت آدمی با وجود تغییر خواهد کرد و وجود مجال خواهد یافت تا به طریقی غیر از گشتل خود را به ظهور برساند. به عبارتی می‌توان گفت آن‌گاه که آدمی ذات صنعت را به مثابه نحوی انکشاف و ذات خود را به مثابه منکشف‌کننده فهم کند، وجود به او روی خواهد نمود و از طریق او و در تولیدات او خود را به ظهور خواهد رساند. در چنین حالتی دست‌ساخته‌های بشر از آن‌جا که عرصه ظهور وجود واقع می‌شوند، از شاعرانگی بهره داشته و به همین اعتبار کار هنری اصیل خواهند بود. در واقع با سوگردانی وجودی و سکنی گزیدن آدمی در وجود، نحوه بودن او - از حضور استیلاگرانه به حضور شاعرانه - تغییر خواهد کرد و نحو اصیل انکشاف یعنی پوئسیس امکان‌پذیر خواهد شد. به عبارتی می‌توان گفت با سوگردانی، آدمی با خویشتن راستین خود پیوند خورده و نحوه وجودی او از عدم اصالت به اصالت دگرگون خواهد شد. در چنین حالتی، گشتل به‌عنوان یگانه نحو انکشاف حکم‌رانی نخواهد کرد و از همین رو - علی‌رغم حضور - دیگر برای بشر خطرآفرین نخواهد بود.

هم‌چنان‌که شاهد هستیم صنعت در عصر جدید یا به تعبیری همان تکنولوژی، مخاطراتی را برای بشر امروز به همراه داشته و آسیب‌هایی را به عالم ما وارد کرده است. بر اساس نظر هیدگر این آسیب‌ها نه به صنعت در معنای ابزارآلات و وسایل - حتی از نوع ماشینی آن - بلکه به ذات صنعت یعنی به گشتل مربوط است. گشتل از نظر این متفکر نحوی انکشاف وجود است؛ نحوی که در آن موجودات به‌عنوان منابع قابل بهره‌برداری منکشف می‌شوند. البته هیدگر این طریق ظاهر شدن موجودات را منحصر به زمانه ما نمی‌داند و معتقد است همه انسان‌ها در همه زمان‌ها برای گذران زندگی نیاز دارند تا موجودات را به‌عنوان ابزار فهم کنند. در ارتباط با گشتل، آنچه او برای بشر امروز خطرآفرین می‌داند این است که در عصر ما گشتل چیرگی یافته و به تقدیر انکشاف تبدیل شده است. به این معنا که وجود به تمامی از آدمی روی‌نشان کرده و موجودات تنها از وجه کارآمدی‌شان به دید می‌آیند. به بیانی به باور وی، انسان عصر ما آن‌چنان غرق در آشکارگی موجودات به نحوی خاص شده است که خودآشکارگی وجود را در نمی‌یابد. یعنی از خفای وجود در پس ظهور آن غافل مانده است و به این ترتیب راه هر گونه انکشاف وجود - به غیر از گشتل - را سد کرده است. آنچه هیدگر از آن به خطر گشتل یاد می‌کند همین مطلق‌انگاری انکشاف وجود توسط آدمی است که در نتیجه آن، نحو اصیل و بنیادی انکشاف یعنی پوئسیس به معنای پناه‌گرفتن حقیقت وجود در موجودات به محاق رفته و حتی خود انکشاف ناممکن شده است. طبیعی است که در چنین شرایطی بشر نیز سرشت خود را جز به مثابه سوژه استیلاگر فهم نمی‌کند و شأن حقیقی خود را که پناه‌دهنده وجود در موجودات است به یاد نمی‌آورد. به این ترتیب هیدگر جدی‌ترین خطر گشتل را متوجه آسیب و خدشه بر اصالت

## پی‌نوشت‌ها

- |                            |                         |                |                            |
|----------------------------|-------------------------|----------------|----------------------------|
| 17. Subject.               | 18. Aesthetics.         | 1. Essence.    | 2. Being.                  |
| 19. Subjectivism.          | 20. Technic.            | 3. Being.      | 4. Nearness.               |
| 21. Being Itself.          | 22. Inauthentic Dasein. | 5. Farness.    | 6. Poesis.                 |
| 23. Fate.                  | 24. Saving Power.       | 7. Gestell     | 8. Destining of Revealing. |
| 25. Being -In- The- World. |                         | 9. Destiny.    | 10. The Turning.           |
| 26. Technites.             | 27. Existence.          | 11. Salvation. | 12. Metaphysics.           |
| 28. Transcendence.         | 29. Homelessness.       | 13. Appear.    | 14. Physis.                |
| 30. Dwelling.              |                         | 15. Techne.    | 16. Objects.               |



Heidegger, Martin. (1968). *What is Called Thinking?*, trans. J. G. Gray. New York: Harper and Row.

Heidegger, Martin. (1971). *What are Poets for, Poetry, Language, Thought*, trans. A. Hofstadter. New York: Harper and Row. PP.87-139.

Heidegger, Martin. (1977). *The Question Concerning Technology, The Question Concerning Technology and Other Essays*, trans. W. Lovitt. New York: Harper and Row. pp. 3-35.

Heidegger, Martin. (1979). *Nietzsche, V.1*, ed and trans. D. F. Krell. New York: Harper and Row.

Heidegger, Martin. (1998). *Letter on "Humanism"*, In W. Mc Neill (Ed.), *Pathmarks* (pp. 239-276). Publisher: Cambridge University Press.

Plato. (1963). *The Republic, V.2*, ed. J. Adam. Publisher: Cambridge University Press.

## فهرست منابع

بیمل، والتر (۱۳۹۳)، *بررسی‌های روشنگرانه اندیشه‌های هایدگر*، ترجمه بیژن عبدالکریمی، چاپ سوم، تهران: سروش.

هایدگر، مارتین (۱۳۹۴)، *سرآغاز کار هنری*، ترجمه پرویز ضیاءشهبابی، چاپ ششم، تهران: هرمس.

هایدگر، مارتین (۱۳۹۶)، *درآمد به متافیزیک*، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ اول، تهران: سوفیا.

یانگ، جولیان (۱۳۹۴)، *هایدگر و اسپینوزا*، ترجمه بهنام خداپناه، چاپ اول، تهران: حکمت.

یانگ، جولیان (۱۳۹۵)، *فلسفه هنر هایدگر*، ترجمه امیر مازیار، چاپ سوم، تهران: گام نو.

Heidegger, Martin. (1962). *Being and Time*, trans. J. Macquarrie and E. Robinson. Oxford: Blackwell.

Heidegger, Martin. (1966). *Discourse on Thinking*, trans. J. M. Anderson and E. H. Freund. San Francisco: Harper and Row.



## Turning from Technic to Art; as the Savior of Our Age in Heidegger's Philosophy\*

Marjaneh Soozankar<sup>1</sup>, Mohammadreza Rikhtegaran<sup>\*\*2</sup>, Shamsolmolouk Mostafavi<sup>3</sup>

<sup>1</sup>PhD of Philosophy of Art, Department of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

<sup>2</sup>Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

<sup>3</sup>Assistant Professor, Department of Philosophy, Faculty of Human Sciences, Tehran North Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Received: 25 Feb 2021, Accepted: 13 Jun 2022)

In The Question Concerning Technology, Heidegger considers the Ontical definitions of Technic - Technic as instrument or human activity - correct. But He believes such definitions do not reveal the essence of Technic. With an Ontological attitude, He views the Technic as a kind of revealing of Being, like the Art. However He believes Unlike Art - that is a Poetical revealing - Technic is a Gestell - Type revealing. In this Treatise, Heidegger considers Gestell as destining of revealing in our age and describes its danger to us. Heidegger considers the most important danger of Gestell to be The absolutism of revealing of Being by human as a result of that The original and fundamental way of revealing, Poesis, has been forgotten and even revealing itself has become impossible. In such a situation, man also understands his essence only as a subject of domination and he does not remember his true dignity, which is the refuge of Being in beings Thus Heidegger considers the most serious danger of Gestell to be the damage to the originality of Dasein, which is the refuge of Being in beings and he believes that Poesis, or in other words, the essence of art in our time can not be realized. According to Heidegger, the human race of our time has two ways forward in the face of such a situation. Or surrender to what is destined to the status quo; Or, by reflecting on the essence of what is dangerous to him, finds a way out of this situation. It can be said that Heidegger make a difference between fate and destiny. He believes if the man of our age find out danger of Gestell - which has caused the most damage to its human essence - he will turn toward Beinh. Reflecting on the essence of Technic will lead one to go beyond the Ontical view of Technic, that is, to understand Technic as an efficient human product and see it as it really is. That is, to understand Technic as a form of revealing. In this case, by transcending the beings and being in the openness of Being, - which Heidegger refers to as Turning -, Man's

relation to Being will change - from farness to nearness and destining of revealing - from Gestell to Poesis - will change and consequently way out of Gestell's danger will be possible. In the sense that Being will be able to emerge in a way other than Gestell. In fact, as a person turns around and settles in Being, his way of being will change - from a domineering presence to a poetic presence and the original form of revealing, Poesis, will be possible. In other words, it can be said that by Turning, a person connects with his true self and his way of being will change from inauthenticity to authenticity. In such a case, Gestell will not rule as the only way to revealing and so - despite the presence - will not be dangerous to humans.

### Keywords

Gestell, Poesis, Art, Technic, Destining of revealing, The Turning

\*This article is extracted from the first author's doctoral dissertation, entitled: "Relation between technic and art in Heidegger (Considering the contemporary art)" under the supervision of the second author and the advisory of the third author at the Science and Research Branch, Islamic Azad University.

\*\*Corresponding Author: Tel: (+98-912) 2125430, Fax: (+98-21) 66407550, E-mail: rikhteg@ut.ac.ir